



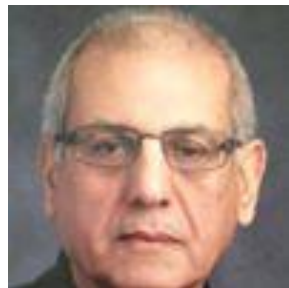
۲۰۱۶/۱۰/۲۸



ولی پوپل

## ماه معین

دیدم سحری باز من آن زهره جبین را  
آن لعل لبان، پسته دهان، لب شکرین را  
بنمود مرا، چهره و آن چشمه حیوان  
مهتاب شب چارده و ، آن ماه معین را  
با من به سماط دل من، آب و نمک شد  
آن گل چو گشود، آن لب لعل نمکین را  
بیخود شدم از نفعه مشکین جمالش  
سر در قدمش ماندم و دادم دل و دین را  
مهرش چو به آب و گل جان آمد و بنشست  
بیرون نمود از در، دل آتش کین را  
گر دولت وصلش بدهد دست به دستم  
در سینه نباشد غم آن خلد برین را  
چون سرو چمنسای قدش هیچ ندیدم  
هر قدر که گشتم ولی روی زمین را



ورجنیای شمالی - ۹ اگست ۲۰۱۶ - ولی پوپل